

• دریافت ۸۸/۹/۱۷

• تأیید ۹۰/۳/۳۱

## بررسی تعهد مرامی در رمان «مدیر مدرسه»

ابراهیم رنجبر\*

### چکیده

«مدیر مدرسه» یکی از رمانهای معروف جلال آل احمد است. این رمان در دهه سوم قرن اخیر شمسی نوشته شده است؛ دهه‌ای که در طی سالهای آن هنوز آل احمد از جو فکری متأثر از افکار حاکم بر جریانات فکری حزب توده کاملاً بیرون نیامده است. در این رمان می‌توان به آسانی رگه‌های نظام فکری ماتریالیسم مارکسی را که «حزب کمونیست ایران» در زمان رضا شاه و «حزب توده» در زمان پهلوی دوم مبلغ آن بود، پیدا کرد.<sup>۱</sup> درون‌مایه (Theme) اصلی رمان این است که فرهنگ (تعلیم و تربیت) در ایران تحت تأثیر روابط و مناسبت‌های اقتصادی است و اقتصاد بیمار موجب بیماری فرهنگی شده است. در این رمان نگاه اقتصادی، به ذهن و قلم نویسنده مسیر می‌دهد. به نظر او بر اثر اقتصاد وابسته، فرهنگ وابسته و ناکارآمد شده است؛ ارزش هر کسی به اندازه ثروت و مصرف اوست و در این معیار معلّم نمی‌تواند شأنی داشته باشد؛ زمام امور کشور در دست توانگران، و زد و بند اقتصادی بر روابط اجتماعی حاکم است؛ تضاد طبقاتی محصول اقتصاد بیمار، منافی اخلاق اجتماعی است. بدین جهت این رمان در کنار آثار متعهد می‌نشیند. در این نوشته سعی بر این است که میزان تعهد این اثر نسبت به نظام فکری ماتریالیسم مارکسی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### کلید واژه‌ها:

جلال آل احمد، مدیر مدرسه، تعهد مرامی، مارکسیسم.

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی

E- Mail: ranjbar\_i@yahoo.com

## مقدمه

## طرح مسأله

با این که جلال آل احمد را با عنوان روشن فکر و نظریه پرداز رسالت‌های روشن فکری می‌شناسیم و از این عنوان بر می‌آید که او باید در مبانی نظری و فلسفی این موضوع آثاری منتشر کند، شهرت او در داستان نویسی کم‌تر از دیگر جنبه‌های شخصیت علمی و ادبی او نیست. چند نکته در مورد معرفی و شناخت کامل او تاکنون ناکاویده مانده است. از جمله این که آیا او را به عنوان داستان نویس باید معرفی کرد یا تئوری پرداز روشن فکری. در این مورد کدام جنبه از شخصیت علمی او برتری دارد؟ به عبارت دیگر کدام جنبه دیگری را تحت تأثیر خود گرفته است؟ دیگر این که داستان‌های او چه رابطه‌ای با رسالت روشنفکری او دارند یا به عبارت دیگر آیا تعهد به رسالت روشن فکری در داستان‌های او تأثیری گذاشته است؟ اگر جواب این پرسش مثبت است، این تأثیر چگونه است؟

فرضیه‌ای که نگارنده در پاسخ به این گونه پرسشها پذیرفته است این است که وی غالب تأملات و تئوریه‌ها و حتی حاصل تحقیقات و یادداشتهای سفرهای خود را در قالب داستان بیان کرده است. با این وصف که داستان برای او هدف یا محل تفنن نبوده بلکه وسیله‌ای برای بیان عقاید و تبیین تئوریه‌های جامعه‌شناختی بوده است. به عبارت دیگر گاهی عقاید و تأملات خود را در قالب بیانات تئوریک یا شبه تئوریک بیان کرده است و گاهی برای این که همان ذهنیات خود را ساده‌تر و مبسوط‌تر بیان کند، قالب داستان را به خدمت گرفته است. همین موضوع در مورد اظهار عقاید او در رمان «مدیر مدرسه» صدق می‌کند. یعنی عقایدی را که در مورد تشکیلات تعلیم و تربیت و برنامه‌های کلان کشوری ناظر بر آن است، آل احمد پس از انتشار رمان به سال ۱۳۷۷، در سال ۱۳۴۰ در طی مباحث تئوریک کتاب «غربزدگی» هم اظهار کرده است. بنابراین برای شناخت او یک به یک آثارش را باید از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد چون شناخت او به شناخت برهه‌ای از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران کمک معتنمی می‌کند زیرا او سعی کرده است که در مورد اکثر مسائل اجتماعی و سیاسی ایران و جهان اظهار نظر یا لااقل طرح مسأله کند. بدین جهت در این نوشته، رمان «مدیر مدرسه» را که برخی از مسائل آن هنوز هم مطرح و تا حدود زیادی ناشناخته مانده است، از دیدگاه تأثیر جو فکری زمان نویسنده که مسأله ذهنی‌اش به عنوان روشن فکر هم بوده است یعنی از دیدگاه تعهد روشن فکری بررسی می‌کنیم.

### مبانی نظری

آل احمد در کتاب «غریزدگی» مقوله غریزدگی را در چهار علت و نه عارضه بررسی کرده است.<sup>۲</sup> یکی از عوارض نه گانه غریزدگی را «تولد مدارس بی فایده و غریزده پرور» دانسته است. با این توضیح که انتقاد او در مورد مدارس از چند دیدگاه قابل بررسی است:<sup>۳</sup>

۱- تولید دیپلمه‌های بی کار یا کارمندان فردا: «در قلمرو فرهنگ مشهور است و همه می‌دانند که مدرسه‌های ما کارمند می‌سازند یا دیپلمه بی‌کاره تحویل می‌دهند... در این حرفی نیست»؛

۲- غریزده پروری: «اما آنچه اساسی‌تر است و نگفته مانده این که مدرسه‌های ما... آدم‌های همچون نقش بر آب می‌سازند. زمینه‌های آماده برای قبول غریزدگی تحویل می‌دهند. این است بزرگترین خطر مدارس ما و فرهنگ ما» (۱۳۵۶: ۱۰۶ و ۱۳۵۷: ۴۰). علاوه بر این، امتیازات مادی تولید و پخش کتابهای درسی این «زمینه‌های آماده برای قبول غریزدگی» نیز غیر مستقیم در دست آمریکاییان است. چنان که «انحصار چاپ و نشر کتابهای درسی وزارت فرهنگ در سالهای ۳۸ - ۳۹ در انحصار همایون صنعتی زاده منشی بنگاه فرانکلین بود. (۱۳۵۶: ۱۷)» معنی این انحصار این است که محتوای کتاب را هم می‌توانند به میل خود انتخاب کرده، فرهنگ و تاریخ خود را عرضه کنند.<sup>۴</sup>

۳- دانش آموزان مدارس مشتریان گرم «رنگین نامه‌ها»<sup>۵</sup> هستند و مطبوعات غریزده جوانان مدارس را به فرهنگ غربی می‌پرورند. چون «در شهرها مطبوعات [غریزده و رنگین نامه‌ها] جای هر خواندنی دیگر بچه مدرسه‌ایها را گرفته است و آنچه معلّمها می‌گویند در قیاس با مطالب هر صفحه هر مطبوعه‌ای در حکم پرچانگی خرفت‌ترین پدر بزرگها است... آن درسها که ما در این مدارس می‌دهیم ارزش یک «خواب نامه» را هم ندارد.» (۱۳۵۷: ۳۹)

۴- مدارس ایران «ما به النزاع» فرصتهای اقتصادی سودجویان اند. «مدرسه به هر طریق که بدانیم می‌سازیم. برای بالا بردن قیمت اراضی اطراف یا به قصد تظاهر یا به عنوان ردّ مظالم آنچه فلان قلدر در یک حادثه سیاسی به یغما برده یا به کوشش صادق اهالی یک آبادی یا به وقف ثلث اموال فلان مرحوم.» (۱۳۵۶: ۱۷۷)

### رابطه اقتصاد و فرهنگ در مدیر مدرسه

رمان مدیر مدرسه نه تنها برای شرح و بسط این قبیل عقاید بلکه خصوصاً برای شرح دیدگاه

آل احمد در مورد تأثیر اقتصاد جامعه بر علم و فرهنگ و استقلال سیاسی آن نوشته شده است.<sup>۶</sup> آل احمد در عین حال که به استقلال و کارآمدی فرهنگ می‌اندیشد، به رفاه اقتصادی جامعه در افکار خود اهمیت بنیادی قایل است تا آن جا که مهمترین امتیاز غرب را نسبت به شرق در زندگی مرفه آن می‌داند. مبنای نگرش اجتماعی او به اصطلاح، اقتصادزدگی است یعنی همه چیز را با چشم اقتصادی نگرستن. او در هر اتفاق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، در تمام روابط ملل از عهد عتیق تا حال، در تمام اوصاف جهانی و در بنیان تمام عقاید و اظهار نظرهای خود دنبال عوامل اقتصادی می‌گردد و جز اقتصاد و درآمد و رقابتهای مالی علتی برای رفتار یا حرکت یا گفتار یا تحولات اجتماعی نمی‌بیند. از جمله مهمترین اعتبارات تقسیمات معاصر جهان از دیدگاه او، تقسیمات اقتصادی است نه جغرافیایی. در تعریف شرق و غرب، اقتصاد دو قطب را ملاک قرار می‌دهد. در علل و عوامل احتمالی ارتباط شرق و غرب، جز انگیزه‌ها و مواد اقتصادی چیزی را دخیل نمی‌داند.

به نظر او اقتصاد است که رفاه و آزادی اجتماعی را به جامعه هدیه می‌کند. چنان که «دموکراسی غربی متکی به احزاب تابع اقتصاد پیش افتاده اند و گرنه بدل می‌شوند به دسته‌بندیهای سیاسی که فراوان داریم [در ایران]. (۱۳۵۶: ۱۷۱) اگرچه اقتصاد در زندگی اجتماعات متراکم و پر اصطکاک امروزی گاهی مساوی با مرگ و زندگی است، اما همه چیز را وابسته به اقتصاد کردن، حتی حمله اسکندر را به اقتصاد نسبت دادن، بوی متأثر از مکتب مارکسیزم می‌دهد که در زمان او جو فکری حاکم بر جامعه روشن فکری را انباشته بود. رمان «مدیر مدرسه» از مکتب مذکور متأثر است.

برخی از منتقدان آثار او این رمان را مهمترین داستان آل احمد دانسته‌اند (بهار، ۱۳۶۴: ۳۹۷). موضوع (Subject) داستان بدین شرح است که معلمی خسته از تدریس با خرج کردن یک‌صد و پنجاه تومان رشوه در کارگزینی کل، مدیر مدرسه‌ای دور افتاده از شهر می‌شود به قصد این که به آسایش و آرامشی برسد و خستگی سالیان دراز تدریس را از تن به در کند. مدت مدیریت او از اواخر آبان تا اوایل اردیبهشت سال بعد طول می‌کشد و او در این مدت اندک به این نتیجه می‌رسد که اگر بخواهد مدیر بماند باید روابط پست حاکم بر سیستم اداری را بپذیرد و به بسیاری از مذلتها تحت عنوان تبعیت از روابط حاکم بر قانون مدیریت تن در دهد و احساس می‌کند که تا این حد حقیر نشده است و در نتیجه درخواست استعفا می‌کند تا به نظرش، خود را خلاص کند.

درون‌مایه (Theme) این رمان در اصل شرح و تبیین وضعیت علم و فرهنگ جامعه است. در این تبیین او نشان می‌دهد که فرهنگ و تعلیم و تربیت چیزی است در حاشیه زندگی اجتماعی و خارج از متن جامعه و بدتر از همه تحقیر شده و در زیر چرخهای صنعت غرب پایمال شده و سر سپرده. در این جا تحقیر و پایمال شدن فرهنگ و تعلیم و تربیت در جامعه ایران آن روز، یک پدیده اجتماعی مهم و قابل توجه و مستلزم انعکاس و بازبینی و بزرگ‌نمایی وانمود می‌شود تا شاید ارکان حاکمیت مملکت برای حل این مسأله چاره‌ای بیندیشند. هر چند نویسنده نیز بی‌آن که چاره‌ای بیندیشد، ناگهان مانند قهرمان داستان، از صحنه خارج و ناپدید می‌شود و خواننده نمی‌داند که بالاخره چاره چیست.

برای تبیین پدیده‌های اجتماعی چندین راه پیشنهاد کرده‌اند و هر دسته از علمای علم‌الاجتماع از راهی رفته‌اند. دانیل لیتل (۱۳۷۳) این راهها را استخراج و استنباط و جمع‌آوری کرده و در کتابی توضیح داده است.<sup>۷</sup> یکی از این راهها که تا حدودی با برداشتهای اجتماعی آل‌احمد تطابق نسبی دارد، روش «تبیین مادی - معیشتی (ماتریالیسم)» است. آن دسته از علمای علم‌الاجتماع که معتقدند باید پدیده‌های اجتماعی را با اصالت اوصاف مادی - معیشتی تبیین کرد «قابل به رابطه علی میان دو چیزند: یکی محیط اقتصادی و اجتماعی که ساخته سطح خاصی از تکنولوژی و خصایص آن است و دیگر صورتهای مختلف روان‌شناختی اجتماعی و رفتار سیاسی که بر ساکنان آن محیط چیره می‌شود. فرض آن رابطه بر دو مبنا متکی است، یکی دلیلی تئوریک و مقتبس از روان‌شناسی اجتماعی و دیگری تعمیمی استقرایی (چون می‌توان در شرایط اقتصادی متفاوت، در پاره‌ای از جنبه‌های مهم، تفاوتی در روحیه اجتماعی افراد مشاهده کرد). آن دلیل تئوریک در صورت‌بندیهای پیشینی متفاوت عرضه می‌شود. اما لب مطلب این است که ساختمان زیستی آدمی تمام طبیعت او را تعیین نمی‌بخشد و خصایص روان‌شناختی و رفتار آدمی از تجربه حیاتی او در عرصه خانواده، کار، ورزش و سیاست جاری هم تأثیر می‌پذیرد. تنها نکته‌ای که ماتریالیسم بر آن فرضیه می‌افزاید این است که تعیین‌بخش‌ترین عامل رشد روان‌شناختی فرد تجربه کاری او است و از این جا چنین نتیجه می‌گیرد که نحوه تولید بر روحیه شخص می‌باید آثار عظیمی داشته باشد» (لیتل، ۱۳۷۳: ۲۰۲). در این مورد «ماتریالیسم بر آن است که با تحلیل صورتهای مختلف تکنولوژی و آرایشهای اجتماعی حاکم بر تولید، در هر دوره از ادوار، می‌توان خصایص مهم حیات جمعی را تبیین نمود» (همان، ۱۹۶). این مجموعه عوامل اجتماعی و تکنولوژیکی را می‌توان «فرهنگ مادی - معیشتی» یا «پایه

اقتصادی» یا «نحوه تولید» خواند. بنابر مشرب ماتریالیسم، آدمیان نیازهای معیشتی خود را به مدد کار مولد جمعی بر می آورند و همین امر یک رشته تنگناها و فراخناهای مهم پدید می آورد که بر انواع پدیده‌های اجتماعی تأثیرات عظیم می گذارد» (همان جا). مبنا و سرچشمه این نوع تبیین و نگرش به پدیده‌های اجتماعی، عمدتاً اندیشه‌های مارکس و تئوری اقتصادی او است که به ماتریالیسم دیالکتیک معروف است. «مارکس تئوری ماتریالیسم تاریخی خود را به نحو مدون در **شرکت در نقد اقتصاد سیاسی** (۱۸۵۹) و از آن کاملتر در **مرام آلمانی** (۱۹۷۰-۱۹۴۶) آورده است. وی در این آثار چنین ابراز می دارد که اوصاف سیاسی و تکنیکی ساختار اقتصادی، تعیین بخش اوصاف نهادهای غیراقتصادی اند (مثل نهادهای سیاسی، حقوقی، مذهب، ایدئولوژی و... که مارکس گاه آنها را روبنای جامعه می خواند)... در این جا تعیین بخش به معنی علت تامه نیست بلکه به معنی قید نهنده یا تأثیر نهنده است.» (لیتل ۱۳۷۳: ۱۹۸)

در این نوشته درصدد آنیم که التزام و تعهد آل احمد را به این ایده، در رمان «مدیر مدرسه» نشان دهیم. البته غرض اصلی نشان دادن مشابهتها است از پشت این عینک که آل احمد رابطه کشورهای صنعتی با کشورهای عقب مانده را پدیده و حادثه‌ای اجتماعی می بیند که به زیان عناصر حیات مادی و معنوی کشورهای عقب مانده تمام شده است. او در پی تبیین این پدیده بر می آید و می خواهد این حادثه را تحت شرایط قانون اصالت اقتصاد تفسیر کند. به نظر او این اتفاق تابع جبر زمان نیست بلکه از قانون مبنایی اصالت اقتصاد در زندگی مادی و معنوی آدمی نشأت می کند.

همچنین به نظر او از جمله عناصر حیات شرقی که در این حادثه آسیب می بیند، فرهنگ است در دو مفهوم ارزشهای حاکم بر جامعه و تشکیلات تعلیم و تربیت (و البته در این نوشته تکیه بر مفهوم دوم است).

بدیهی است قصد نگارنده این نیست که آل احمد در مقام یک مارکسیست و به عنوان مبلغ تئوریهای مارکس این رمان را نوشته است و قصد اثبات چنین برداشتی در میان نیست بلکه نشان دادن مشابهتها هدف اصلی است با این پیش فرض که آل احمد نیز مانند مارکس اوصاف اقتصادی را زیربنای نهادهای اجتماعی می داند. به هر حال نگارنده به این نکته مهم وقوف دارد که رمان «مدیر مدرسه» پیش از آن که یک بیانیه سیاسی یا مبلغ یک تئوری تبیین در علوم اجتماعی باشد، یک اثر هنری است؛ اثری که به لحاظ خصوصیاتش، در زمره آثار متعهد است.

در این جا غرض از اثر هنری متعهد آن است که محرک بیرونی ادراک و عاطفه هنرمند را به

واکنش وا می‌دارد و هنرمند به بازنمایی تجربه و ادراک و عاطفه خود اقدام می‌کند و با کیمیاگری خاص، آنها را چنان واقعی باز می‌نماید که مخاطب او می‌تواند سرچشمه الهام او را باز شناسد. معمولاً در این راه، هنرمند شروط واقع‌نمایی را بیش از تخیل و انتزاع دخالت می‌دهد. اگر جهان‌بینی‌ای خاص بر این بازنمایی مسیر دهد و حدود و ثغور آن را معین کند و همچنین در تأثیر هنرمند از واقعیتی خاص دخیل باشد، می‌توان هنر او را «هنر متعهد» نامید و این همه در رمان مدیر مدرسه هست و بعید است که این همه به صرف تصادف در یک اثر جمع شده باشد.

علاوه بر آنچه گذشت، باید افزود که هنر متعهد با یک ایدئولوژی بزرگ همکاری و هماهنگی دارد. یک ایدئولوژی بزرگ در صدد است راهی در پیش پای بشر بگذارد تا هم به تدریج از مشکلات و رنج‌های اهل جامعه بکاهد و هم قدم به قدم به سوی مدینه فاضله‌ای برود که خود طراح آن است گویی وعده یک آرمان شهر مطلوب و زیبا را می‌دهد. مثلاً مارکس با تئوریهای اقتصادی - اجتماعی خود وعده می‌دهد که به تدریج از شکاف طبقاتی جوامع که موجب فقر و بدبختیهای فراوان است و در نتیجه منجر به آشوبها و قیامهای خونین می‌شود، بکاهد و یکی پس از دیگری طبقات ظالم جامعه را از میان بردارد و جامعه‌ای بسازد که چون کمون اولیه خالی از هر گونه طبقه‌ای باشد و هر کس به اندازه کاری که انجام می‌دهد، از نعمتها بهره‌مند شود و تنها یک طبقه در جامعه تشکیل شود تا طبقه ناظر عادل بر تعاملهای اجتماعی باشد. در آرمان شهر مارکس از موجبات تبعیض و تضاد و رنج و فقر چیزی وجود ندارد که مقدمات آشوب را فراهم یا مجدداً به تشکیل طبقه‌ای غارتگر کمک کند. هر چند داور تاریخ در این آرمان شهر را بسته نشان داد و باز نمود که این خواب شیرین مارکس نیز چون خواب شیرین دیگر طراحان آرمان شهرها هرگز تعبیر نشد، «اکثر مدافعان هنر و ادبیات متعهد در ایران از زمره طرفداران مارکسیسم بوده‌اند و تعهد را دقیقاً به معنی تعهد ادبیات به فراهم کردن شرایط رسیدن به آن وضعیت فرجامین معنی کرده‌اند» (شیخ رضایی، ۱۳۸۵: ۵۲).

آل احمد به جهات متعدد با ماتریالیسم مارکسیستی آشنا بوده و بر تئوریهای مارکس برای خلق آرمان شهر وقوف داشته است. یکی این که مدتی در حزب توده فعالیت داشته و حتی به رده‌های بالای حزب رسیده بود؛ دیگر این که ذاتاً انسانی جویا و کاوشگر بوده و در پی آرمانهای والا می‌گشته است؛ سوم از این بابت که با ادب و فرهنگ و زندگی غرب آشنایی داشته و طبعاً آن را با آنچه از نوع آن در شرق و خصوصاً در ایران بوده، مقایسه می‌کرده است و دلش بر حال مردم فقزرده و جهل‌زده ایران رقت می‌آورده است؛ چهارم این که اندیشه‌های مارکس وعده

نجات انسانهایی را می‌داد که در فقر و مذلت و خواری و جهل زندگی می‌کردند و نمونه‌های فراوان آن در ایران یافته می‌شدند؛ پنجم این که تهاجم اقتصادی غرب عرصه را بر فرهنگهای بومی تنگ کرده بود و غرب می‌خواست با الینه کردن مردم و نهادن ارزشهای زندگی صنعتی به جای ارزشهای قومی و سنتی ملل عقب مانده، مواد خام سرمایه را در خزانه‌های کارخانه‌داران و سرمایه‌داران بینبارد و مارکس تئوری خود را بیشتر برای مبارزه با این امر طراحی کرده بود. آل‌احمد در تمام عمرش با این رفتار جهانی مبارزه کرد. برای مبارزه با این رفتار جهانی نیازمند پشتیبانی یک تئوری منسجم و کامل بود تا بتواند کارها و اندیشه‌های خود را بر مبنای مستحکم فلسفی مبتنی کند و دم‌دست‌ترین و شایع‌ترین فلسفه مناسب، تئوری مادی - معیشتی ماتریالیستی مارکس بود. قطعاً آل‌احمد این تئوری را در فکر و اندیشه خود ورز داده و غت و سمین آن را شناخته بود. اگر چنین باشد - که چنین هم بود - آل‌احمد زمینه افکار و آثار خود را از این تئوری انتخاب می‌کرد. البته بلافاصله باید افزود که آل‌احمد تا آخر عمر بر این اندیشه، استوار و وفادار نماند. او به سائقه طبیعت بی‌قرار خود اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه خود را هرگز نمی‌توانست تحمل کند و دنبال عوامل و اندیشه‌ها و تئوریهایی می‌گشت که توده را با خود همداستان کند و یک نهضت همگانی ایجاد کند تا نیروی نامحدود نهضت عمومی وضع موجود را برهم بزند. او البته به این هم قانع نبود بلکه می‌خواست تئوری یا مکتب یا روایتی کلان و شکست‌ناپذیر و بی‌نقص همواره در میان مردمان جاری باشد تا در هر زمان و مکان محتمل دیگر، هر نوع وضع نابسمان و ظالمانه را برهم زند و دست غارتگران و زورگویان و ستمگران و فرصت‌طلبان را از جامعه کوتاه کند. از آثار و احوال او برمی‌آید که این تئوری آرمانی و روایت کلان بی‌نقص و شکست‌ناپذیر را در افکار مارکس و در روش مادی - معیشتی ماتریالیستی وی می‌جسته است اما در اواخر عمر کمابیش از آن هم ناامید شد و به مذهب روی آورد و مذهب تشیع و تفکر ظهور منجی عالم را کاملتر و مهیج‌تر و آرمانی‌تر و نیرومندتر از انواع اندیشه‌های مارکسی یافت و به احیای این فکر و دیگر مناسک این مذهب روی آورد. تمام اینها را می‌توان در آثار آل‌احمد جست. البته در این بحث در پی نشان دادن رگه‌هایی هستیم که از توجه آل‌احمد به افکار مارکس نشأت گرفته‌اند نه چیز دیگر.

### پیشینه تحقیق

از میان تحلیل‌گران و منتقدان آثار آل‌احمد تنها شیخ رضایی بحثی منسجم - اما بسیار کوتاه - در



مورد تعهد آل احمد سامان داده است. البته وی آثار آل احمد را در زمرة آثار متعهد به تئوری ماتریالیسم مارکسی دسته‌بندی کرده ولی اثر خاصی از آثار وی را در این مقوله برجسته قلمداد نکرده است (شیخ رضایی، ۱۳۸۵: ۴۹-۵۷). اخوان ثالث نه به این شدت، بلکه تا حدودی او را پای‌بند به تئوری مارکس می‌داند. او می‌گوید: «آل احمد نویسنده‌ای بود مجهز به یک ایدئولوژی مترقی و پویا که ریشه‌های آن از مارکسیزم آب می‌خورد» (اخوان ثالث، ۱۳۶۴: ۲۷۸). بنا بر این، جای بحث در تمام آثار آل احمد باقی است.

### یافته‌های تحقیق

در رمان مدیر مدرسه که آل احمد در آن به نقد و بررسی اوضاع فرهنگ می‌پردازد، دلایل و قرائن چندی هست که نشان می‌دهند نویسنده به افکار و نظریات مارکس توجه خاصی داشته است. دلایل و قرائن مستنبط از این اثر را بدین شرح می‌توان نوشت:

- به نظر مارکس قدرت پول مافوق قدرتها است. او در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند: «در ثلث آخر قرن ۱۵ و چند دهه اول قرن ۱۶... در انگلستان... اشرافیت قدیم بر اثر جنگهای بزرگ فئودالی از نفس افتاده و اشرافیت جدید نیز فرزند زمان خود بود و پول را مافوق همه قدرتها می‌دانست... با انحلال دستجات خدم و حشم فئودالی انبوهی از پرولتراهاى از قفس آزاد شده... به بازار کار سرازیر شدند» (مارکس، ۱۳۸۷: ۱۴۹). علاوه بر این پایه اصلی آرمان شهر مارکس اقتصاد است. آل احمد نیز پول را که نماینده ثروت و سرمایه و قدرت اقتصادی تلقی می‌شود، بر روابط اجتماعی و مناسبات اداری حاکم می‌داند. این اصل در این رمان مشهود است، مثلاً مدیر این مدرسه یک‌صد و پنجاه تومان در کارگزینی کل خرج می‌کند و علی‌رغم میل رئیس فرهنگ، مدیر مدرسه می‌شود و رئیس فرهنگ چنان مستأصل می‌شود که برخلاف میل باطنی خود، مدیر را برای معارفه تا مدرسه مشایعت می‌کند. (آل احمد ۱۳۷۳: ۸)

در این مورد سخن آل احمد در این کتاب متوجه شاخه‌های متعدد سیستم تعلیم و تربیت است از جمله:

- آموزش و پرورش نهادی است که درآمد مستقیم ندارد. به همین دلیل در کارها و برنامه‌هایی که در برنامه‌های کلان کشور برای آن تعریف شده و در اهدافی که برای استحصال آنها به وجود آمده است، موفق نیست. مدرسه‌اش را پولدار آینده‌نگری می‌سازد که می‌خواهد قبل از واگذاری مدرسه، زمینهایش را بفروشد و میلیونها برابر هزینه ساخت مدرسه، درآمد کسب کند:

«مدرسه دو طبقه بود و ... یک فرهنگ دوست خر پول عمارتش را وسط زمینهای خودش ساخته بود و بیست و پنج ساله در اختیار فرهنگ گذاشته بود که مدرسه‌اش کنند و رفت و آمد بشود... تا بیایند و همان اطراف مدرسه را بخرند و خانه بسازند و زمین یارو از متری یک عباسی بشود صد تومان.» (همان: ۹)

اگر مدرسه را نماد فرهنگ بدانیم و به وجود رمز و کنایه در زبان آل احمد قایل باشیم، می‌توانیم ادعا کنیم که دور افتادن مدرسه از شهر و غریب ماندن در دامنه کوهی به نیت دوراندیشانه کسب ثروت، به مفهوم غریب و مظلوم و پایمال بودن فرهنگ است که منتظر آینده‌ای است که پایه‌های عمارت آن را اقتصاد پروتق بسازد.

- معلمان را از طبقات پایین جامعه انتخاب می‌کنند که توقع کمتری داشته باشند و به دست‌مزد اندک قناعت بورزند و البته در سلوک فرهنگی و در سیستم تعلیم و تربیت هم، کاری از پیش نبرند (همان: ۱۳-۱۸)

- ارزش و پایگاه اجتماعی هر کسی با میزان ثروت و کسب و معاش و مصرف او سنجیده می‌شود نه با میزان معلومات و مجهولات و دانش و فرهنگ او. مثلاً فرآش جدید مدرسه که دو برابر معلم مدرسه حقوق ماهانه می‌گیرد هم در جامعه و زندگی اجتماعی مهارت بیشتری دارد، هم نسبت به مدیر مدرسه تفوق و جرأت و کاردانی بیشتری دارد و هم در تمام جنبه‌های زندگی و اجتماعی، بر معلمان مدرسه مقدم است. تفوق او نسبت به مدیر مدرسه چنین بازنمایی می‌شود که در عرض «دو روز» سه کامیون شن به سفارش او از راه کمکهای مردمی بر راه مدرسه پهن می‌کنند حال آن که مدیر با هیچ ترفندی قادر نبود که این کار را از فرهنگ یا از مردم بخواهد؛ (همان: ۴۵) و تفوق و برتری او نسبت به معلمان چنین نمود می‌یابد که وقتی تعویقی در پرداخت حقوق ماهانه معلمان پیش می‌آید، تمام معلمان مدرسه دست به دامن فرآش جدید می‌شوند که هم پول‌دار است، هم حقوق بیشتری می‌گیرد و هم در باغ و خانه پول‌داری کار می‌کند. همین امر موجب می‌شود که معلمان در پیش او سر تسلیم فرود آورند و نابهنجاریهای اخلاقی و گستاخیهای او را به دیده اغماض بنگرند و حفظ شأن و احترام او را بر خود واجب بدانند: «هنوز یک هفته از آمدن فرآش جدید نگذشته بود که صدای معلمها بلند شد... محل سگ به هیچ کس نمی‌گذاشت... سیصد و خرده‌ای حقوق می‌گرفت... در مدرسه‌ای که با سابقه‌ترین معلمش صد و نود و دو تومان می‌گرفت... کار از همین جا خراب بود.» (همان: ۳۸-۳۹) او معلمان را به چشم «جوجه فکلی» می‌بیند، (همان: ۴۰). «ترسیدم از این هم پیشتر برود. خواستم کوتاه بیایم

ولی مدیر مدرسه بودن و در مقابل یک فرآش پر رو ساکت ماندن!... که خرخر کامیون زغال به دادم رسید... همین طور که داشت بیرون می‌رفت، افزودم: دو روز دیگه که محتاجت شدند و ازت قرض خواستند، با هم رفیق می‌شید» (همان: ۴۰). وقتی که «حسابدار فرهنگ همه حقوق معلمها و فرآشها و آقا مدیرها و... را برداشت و رفت... در مدرسه ما فرآش جدیدمان... کم‌کم بانک مدرسه شده بود... حرمت پولی که داشت مدتها بود که گودال میان او و معلمها را پر کرده بود... این بود که به معلمهای ما خیلی سخت نگذشت و خیلی زود فهمیدند که یک فرآش پولدار خیلی بیشتر به درد می‌خورد تا یک مدیر بی‌بو و خاصیت» (همان: ۵۹-۶۰).

- مدیر مدرسه به چند دلیل، با خرج کردن یک‌صد و پنجاه تومان، مدیر می‌شود. عمده‌ترین دلیلش اضافه حقوق مدیریت است. این موضوع دوبار در این داستان تکرار شده است.

- به نظر راوی داستان معلم خوب نان کافی می‌خواهد: «معلم کلاس چهارم خیلی گنده بود. دوتای یک آدم حسابی... وقتی حرف می‌زد هم‌هانش در این فکر بودم که با نان آقا معلمی چطور می‌شود چنین هیکلی به هم زد و چنین سر و پز مرتبی داشت (همان: ۱۳). نه تنها برای معلم خوب بودن، بلکه برای داشتن پایگاهی شایسته و شأنی مورد احترام، باید پول داشت حتی اگر سواد نداشته باشی. فرهنگ با تمام اولیا و اعوان و انصارش در این نمونه کوچک، و در حقیقت در این نماد تمام عیار، ذلیل و نان‌مذلت خوار اغنیا و سرمایه‌داران وانمود شده است و کسانی که از علم آداب اجتماعی و از بدیهیات اخلاقی و رفتارهای جمعی بی‌بهره‌اند، با اتکا به ثروت خود نمایندگان علم و فرهنگ را حقیر و غیرقابل اعتنا می‌بینند. یک مصداق نمادین را به بهانه رفتن مدیر و ناظم و معلم کلاس چهارم که به تنهایی دوتای یک آدم حسابی است، به «انجمن محل» برای درخواست کفش و لباس برای بچه‌ها چنین وصف می‌کند: «اعضای انجمن هر کدام تکیه کرده به مال و ثروت خانه بیلاقیشان، می‌نشستند اغلب به لهجه‌های ولایتی حرف می‌زدند و رفتار ناشی داشتند. حتی یک کدامشان نمی‌دانستند دست و پاهایشان را چه جور ضبط و ربط کنند... قایم فین می‌کردند و زلزل به ما نگاه می‌کردند. درست مثل این که وزراتخانه دواب سه تا حیوان تازه برای باغ‌وحش محله‌شان وارد کرده... جلسه رسمی شد... یک ساعت درست حرف زدند و به مهم‌ام امور رسیدگی کردند... انگار نه انگار که ما هم بودیم. نوکرشان که آمد استکانها را جمع کند چیزی روی جلد اشنو نوشتیم و برای صاحب‌خانه فرستادم که یک مرتبه به صرافت افتاد و اجازه خواست: آقایان عریضی دارند. بهتر است کارهای خودمان را بگذاریم برای بعد» (همان:

۴۸-۴۹). از یاد نبریم که موضوعات این یک ساعت مباحثه اقتصاد است و درآمد و کارخانه و آب و برق و تلفن و امثال اینها. راوی در مورد یکی از این تاجران چنین اظهار نظر می‌کند که «با یکی از قالیبهاش تمام مدرسه را می‌خرید» (همان: ۵۰).

- نویسنده به جای صدها عیب و نقص احتمالی در مناسبات و روابط اداری - اجتماعی، به زد و بندهای اقتصادی توجه خاصی دارد. مثلاً می‌نویسد زغالی که به مدرسه فرستاده‌اند دوازده خروار است اما کسانی که در تدارکات فرهنگ کار و مسؤولیتی دارند، توقع دارند که مدیر بیشتر از آن وانمود کند که تحویل می‌گیرد و جای آن را در سند خالی گذاشته‌اند تا با توجه به میزان افزوده که مدیر می‌نویسد، در تسریع و تأخیر تدارکات بعدی تصمیم بگیرند. ناظم که به روند کارهای سیستم عادت کرده است، به مدیر سفارش می‌کند که «اگه باهاشون کنار نیایید کارمونو لنگ می‌گذارند» (همان: ۴۰). مدیر مدرسه از خشم و نفرتی که از این کار دارد، همان روز تا ظهر چند بار متن استعفانامه‌اش را می‌نویسد و پاره می‌کند و این را قدم اولی می‌داند که جلو پایش می‌گذارند، (همان جا).

- ستون مقوم تعلیم و تربیت اقتصاد است. راوی داستان به صراحت ابراز می‌کند که «پیش از اینها مزخرفات زیادی خوانده بودم درباره این که قوام تعلیم و تربیت به چه چیزهاست. به معلّم یا به تخته پاک‌کن... اما این جا به صورتی ساده و بدوی قوام فرهنگ به کفش بود... گیوه توی آب سنگین می‌شد و اگر تند می‌رفتی به گل می‌چسبید و از پا در می‌آمد... مدرسه داشت تخته می‌شد. عده غایبها صبح ده برابر شده بود و ساعت اول هیچ معلّمی نمی‌توانست درس بدهد» (همان: ۴۴).<sup>۱</sup> اقتصاد روغن چراغ کار معلّمان است. در این مورد می‌نویسد: «سر و صدای حقوق که بلند می‌شد، معلّمها مرتّب می‌شدند و کلاسها ماهی سه چهار روز کاملاً دایر بود تا ورقه‌های انجام کار را به دستشان بدهم... من هم آدمی بودم مثل همه آدمها و ممکن بود یکهو دنگم بگیرد و با یک کدامشان در بیفتم. لابد این حسابها را می‌کردند که همیشه دو سه روز پیش از موعد حقوق، مرتّب می‌شدند.» (همان: ۶۱)

- فقر منافی اصول اخلاقی است. مینا و منشأ فقر، ضعف و ناتوانی اقتصادی است. فقیر خواه عالم باشد خواه جاهل، در مرز بد اخلاقی زندگی می‌کند و کمتر می‌تواند خویشتن را از نابهنجاریهای اجتماعی دور نگه دارد. راوی نمود این نکته را در رفتار معلّم کلاس پنجم نشان می‌دهد که از فقر و ناداری عزب زندگی می‌کند و قدرت خویشتن داری و زهد ندارد. روزگار خود را با عکسهای محرک اشتهای جنسی به سر می‌برد و آثار این بد اخلاقی وی به

خانواده‌های دانش‌آموزان نیز سرایت می‌کند و برای مدیر مدرسه مشکلاتی به وجود می‌آورد. (همان: ۵۸-۵۲)

- در این رمان، مدیر، پیش از شروع به کار مدیریت دو هدف اصلی و عمده دارد: یکی دریافت اضافه حقوق مدیریت و دیگری فرار از سختیهای تدریس. اما پس از شروع کار مدیریت عملاً هر دو غرض وارونه می‌شوند و مدیر ناچار می‌شود که به جای اهداف اقتصادی خود، رفع مشکلات مالی دانش‌آموزان را بگذارد و به جای استراحت در پشت میز مدیریت، مبارزه با فساد اداری را می‌گذارد. تنها چیزی که عقلاً و طبعاً باید هدف اصلی باشد و در میان نیست، رشد و توسعه علم و فرهنگ است.

نخستین کار او در باب رفع مشکلات مادی دانش‌آموزان تلاش برای تأسیس «انجمن خانه و مدرسه» است تا از اولیای دانش‌آموزانی که دستشان به دهنشان می‌رسد، پول اخذ کنند و در کار رونق مدرسه و مرمت پوشاک دانش‌آموزان به کار ببرند. (همان: ۹۴) در این زمینه بحث از جبران مخارج آب و برق و سرانه و بدهی و طلبهای مدرسه، جای تمام اهداف علمی و تربیتی را گرفته است و هیچ سخنی از اینها در میان نیست. (همان: ۳۱-۳۵) مدیر اهمیت و ارزش قابل ذکر کار خود را در این می‌بیند که با درخواست از توانگران برای بچه‌های فاقد کفش و لباس، کفش و لباس تهیه کرده است و مردم بیشتر به همین دلیل برای او احترام می‌گذارند.

مدیر یکی از دلایل محبوبیت اجتماعی و عمده‌ترین نشان شهامت خود را چنین معرفی می‌کند که ده روز زودتر از حکم قانون، بخاریهای مدرسه را روشن می‌کند تا جزئی از آسایش دانش‌آموزان فقیر را جبران کرده باشد. او حتی در ارزش‌گذاری نتایج علمی نیز یکی از ارزشهای گران قیمت کار خود را در این می‌داند که بیشتر این نمره را به کسانی می‌دهد که پدرشان باغبان یا میراب یا کارگر... است: «حالا می‌دیدم که اگر به اختیار من باشد به ترتیب دارایی پدرها نمره خواهم داد و تازه خنده‌دار این بود که با این رفتار می‌خواستم فقر را بکوبم و تازه متوجه می‌شدم که این یک نوع توجیه فقر است نه تخطئه آن.» (همان، ۱۰۸)

از پرتو اهمیت مراتب اقتصادی و منازل اجتماعی مادی، در این مدرسه بچه‌ها را به جای نام خاصی که برخاسته از هویت فردی باشد، با شغل پدرشان می‌شناسند. این همان چیزی است که از نظر مارکس آفت آزادی انسان است و این آفت از سیستم اقتصاد سرمایه‌داری به انسان لطمه می‌زند. به نظر مارکس «کار» به جای این که تحت نظارت فرد باشد، او را به سلطه می‌گیرد زیرا موجودیت آن برتر از وجود تولیدکننده‌اش (کارگر) است. پس باید آزادی حقیقی را در اجتماع

سوسیالیستی جست... چون در نظام سرمایه‌داری تقسیم کار و تخصصی شدن آن با وادار کردن یک فرد به کار معین و تکراری شعاع آزادی را به اندازه‌ای محدود می‌کند که کارگر را مطیع می‌کند و تحت انقیاد سیستم در می‌آورد» (مسرت، ۱۳۸۴: ۵۲). در جامعه‌ای که - از نظر آل احمد - ثروت و شغل پر درآمد هر کس به جای هویت او نشسته است، بچه او را باید به شغل پدرش خواند نه به نام خودش. نه تنها هیچ یک از دانش‌آموزان این مدرسه هویت خاص خود را ندارد، تمام اعضای سیستم تعلیم و تربیت بی‌هویت و مستأصل‌اند.

رئیس فرهنگ چنان منفعل و مستأصل است که نه پیش مافوقش عریضه‌اش را می‌خواند و نه زیردستانش ارج و مقامی برای او قایلند. (آل احمد ۱۳۷۳: ۷) مدیر مدرسه بی‌کار و درمانده است و عملاً منشأ هیچ کار خیر و شری نیست و نمی‌تواند باشد: «فرآش راست می‌گفت: زودتر از همه او دندانه‌های مرا شمرده بود. فهمیده بود که در مدرسه هیچ کاره‌ام.» (همان: ۴۰)

- دنیا مال سرمایه‌داران است و حق دارند که هر کس و هر چیز را که خواستند پایمال کنند. این نکته را از پرسش مدیر مدرسه که از خویشتن می‌پرسد، می‌فهمیم. اگر بتوانیم معلم را نماینده فرهنگ و ماشین را نماینده صنعت و گامی فراتر از آن، کاپیتالیسم بدانییم، ماندن معلم کلاس چهارم زیر چرخهای اتومبیل آمریکاییان باید بدین معنی باشد که اگر صنعت و سیستم اقتصادی غرب - که از رسیدن موجی از آن فرهنگ و ارزشهای اجتماعی پایمال شده است - کاملاً با تمام مظاهرش به این کشور قدم بگذارد، دیگر چیزی از اصالت و سنت و فرهنگ باقی نمی‌ماند. او معتقد است که سرمایه و ثروت و صنعت همه چیز را برای صاحب خود می‌خواهد و با همه چیز به نفع او می‌جنگد و هدفهای تهاجمی صنعت و اقتصاد سرمایه‌داری اصالتها و سنتها و فرهنگها و ارزشهای پایدار قومی و ملی هستند. راوی این رمان به صراحت به این موضوع اشاره می‌کند آن‌جا که به جای معلم کلاس چهارم که پس از ماندن زیر چرخهای اتومبیل آمریکاییها بر تخت بیمارستان افتاده است و نمی‌تواند حرفی بزند، از خودش می‌پرسد: «چرا این هیکل مدیر کلی را با خودت این ور و آن ور می‌بردی تا بزندت، مگر نمی‌دانستی معلم حق ندارد این قدر خوش هیکل باشد؟ آخر چرا این قدر چشم‌پرکن بودی. حتی کوچه را پر می‌کردی. سد معبر می‌کردی. مگر نمی‌دانستی که خیابان و راهنما و تمدن و آسفالت همه برای آنهاست است که توی ماشینهای ساخت مملکتشان دنیا را زیر پا دارند.» (همان: ۶۷)

این نکته یادآور سخن و اعتقاد مارکس در مورد لزوم سرایت استعمار غرب به شرق است که البته به نظر مارکس به نفع شرق تمام می‌شود. چون به نظر او شرق سنتی که بر سر سنتها و

فرهنگ خود ثابت و لایتنغیر مانده است، فاقد استعدادها و امکانات لازم برای تحوّل است و اگر نتواند پا به پای جوامع دیگر متحوّل شود نمی‌تواند به آن کمون نهایی که مورد نظر مارکس و آرمان شهر ذهنی اوست، برسد. برای این که جوامع شرقی از این بهشت موعود و نعمت عظمی - از نظر مارکس - بی‌بهره نمانند، باید متحوّل شوند و عملاً تنها انگیزه و امکان تحوّل در ذات استعمار غرب است. اگر کشورهای صنعتی به استعمار خود ادامه دهند، تولیدات کاپیتالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری موجبات اختلافات طبقاتی و در نتیجه تضادهای میان حاکم و محکوم و سرمایه‌دار و کارگر را فراهم می‌کند و باعث می‌شود که جوامع شرقی نیز از پل کاپیتالیسم بگذرند و به سوسیالیسم و نهایتاً به آرمان شهر مارکس نزدیک شوند. (بشیریه ۱۳۷۳: ۱۷) در این تهاجم صنعت و اقتصاد کاپیتالیستی تا سنت و فرهنگ محلی پایمال نشود، مقصود نهایی حاصل نمی‌شود.

در انتهای این مباحث و در تکمیل این تحلیل اشاره به چند نکته لازم است:

از زبان و فضا و موضوع و درون‌مایهٔ رمان مدیر مدرسه آشکارا بر می‌آید که مؤلف جامعهٔ مدیر مدرسه را پوشیده است تا از زبان او سخن گوید. یعنی مدیر مدرسه، یک شخصیت مستقل، پویا و برآمده از متن رمان نیست بلکه شخصیتی عاریتی است که وارد رمان شده و روایت آن را به عهده گرفته است و مخاطب از زاویهٔ دید او ماجراها را می‌بیند. اما به هر حال او نتوانسته خود باشد بلکه چون «فویل» (foil) عمل می‌کند و از زبان و روایت او خوانندهٔ آشنا با شخصیت نویسنده، نویسنده را شبیح گونه می‌بیند که به جای مدیر مدرسه سخن می‌گوید.

این مدیر، هیچ یک از پدیده‌ها و واقعیات موجود در جامعهٔ خود را نمی‌پسندد و تحمّل هم نمی‌کند و در مقابل بی‌قرار و ناآرام است مانند کسی که ریگ در چشم دارد. او در پی جامعه‌ای دیگر می‌گردد با اصول و فروعی دیگر و یا حداقل می‌خواهد این جامعه چنان باشد که او می‌خواهد نه چنان که هست. او می‌داند که در خلأ زندگی نمی‌کند بلکه در متن جامعه‌ای زندگی می‌کند که خواه ناخواه هنجارها و ناهنجارهایش بر تمام اعضای آن تحمیل می‌شوند و این مدیر نمی‌تواند آن تحمیلات را تحمّل کند و ناچار تغییر شغل می‌دهد که شاید پناهگاهی بجوید. بنابراین باز می‌گردد به همان فضایی که قبلاً نتوانسته بود تحمّل کند و از آن گریخته بود.

این شخصیت جز درد و نقص و نابسامانی و آینده‌ای تاریک چیزی نمی‌بیند. یعنی جامعه‌ای که همه چیز آن درهم ریخته است و هیچ چیزی در جای مناسب خود نیست و هیچ هدف مشخصی را دنبال نمی‌کند. گروهی در پی درآمدهای کلان، مبانی تحکیم فرهنگ و سنن و

اعتقادات و باورها را در هم ریخته‌اند و گروه دیگری در این ویرانه، خودباخته و سرگرداندند. به رغم آنکه از خواندن این رمان ارکان جامعه بر سر خواننده آوار می‌شود، لیکن اثر راهی برای رهایی نشان نمی‌دهد. از مبادی و مناہج و قراین و تبیینهایی که اهل علم‌الاجتماع برای تحلیل مشکلات اجتماعی و ارائه راههای رهایی پیشنهاد می‌کنند، تا بتوان با یک نظام هماهنگ به جنگ نا هماهنگیها رفت، چیزی در این اثر نمود نیافته است و حتی معلوم نیست که برای تبیین پدیده‌ها و حوادث اجتماعی به کدام روش علم‌الاجتماع پای‌بند بوده است.

دلیل این نوع بیان مشکلات فرهنگی و اجتماعی در آثار آل احمد، این است که وی مطالعات اجتماعی کلاسیک و مبتنی بر تحقیقات گسترده و از پیش طراحی شده و دارای اصول تعریف شده، ندارد بلکه به سائقه ذوق و تجربه و آموزه‌های حزبی خود، کارهایی انجام داده است. بدین جهت با این که در مقام فیلسوف علوم اجتماعی سخن می‌گوید، نمی‌تواند بلامنازع در محل او بنشیند. در ابراز عقاید خود دو کار انجام می‌دهد: ۱- می‌خواهد درک فلسفی خواننده را از علوم اجتماعی تعمیق و گسترش دهد اما چون امکانات یا پشتکار بررسی دقیق و ریز به ریز نمونه‌های واقعی برایش فراهم نبوده است، نمی‌تواند با اصول و فروع لازم از روش تبیینی خاص درباره پدیده‌ای معین سخن بگوید و تئوری خاصی ارائه کند تا مبنای تحقیقات بعدی قرار گیرد؛ ۲- در صدد است پایه تحقیقات دامنه‌داری را بریزد که مواد اولیه مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعمار صنعتی را فراهم کند؛ اما می‌بینیم که این خواسته پس از او دوام نمی‌یابد چنانچه درباره آثار وی مانند مثلاً آثار مارکس، بحثهای علمی و فلسفی تحقق نمی‌یابد. ظاهراً دلیل این امر این است که شرایط بحث فلسفی در آرای او فراهم نیست. «فیلسوفان فقط با بررسی تفصیلی نمونه‌های خاص می‌توانند از سر تنوع علوم اجتماعی و ساختار منطقی آنها چیزی به دست آورند و همین بدیشان کمک می‌کند تا نظریات جامعتری در باب علم پی افکنند که علم‌الاجتماع را نیز به نحو صحیحی در برگیرد.» (لیتل ۱۳۷۳: ۳)

تنها روش بررسی علم‌الاجتماع که تلویحاً از این رمان قابل استنباط است، این است که به نظر آل احمد عمل مهمترین و بهترین معیار درستی هر نظریه است. عمل خود سرچشمه علم و نظر است و علم از طریق عمل بسط و تکامل می‌یابد. چنان که مدیر با پیش‌بینیها و نظریات خاصی وارد امر مدیریت می‌شود ولی آن را سازگار با مذاق خود نمی‌بیند و از آن می‌گریزد؛ گریز از تجربه‌ای به تجربه‌ای دیگر که هر کدام علم و شناختی خاص در پی دارد و هیچ یک از این شناختها خبر خوشی به مدیر نمی‌دهد. در این مورد مارکس نیز معتقد است که اندیشه از انعکاس



واقعیات عالم در ذهن ایجاد می‌شود. پس واقعیت بر نظر مقدم است. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که عمل بر علم مقدم است. البته مائو نیز «عمل را منبع بسط و گسترش علم می‌داند.» (بشیریه ۱۳۷۳: ۱۹)

### نتیجه گیری

رمان «مدیر مدرسه» به لحاظ اشتغال بر نظریات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جلال آل احمد یکی از مهمترین آثار او است. از این رمان برمی آید که او اقتصاد را مهمترین امر مسلم بر زندگی انسان در هر بعدی و تشکیلات تعلیم و تربیت را در ایران عمیقاً متأثر از آن و آن را تالی برنامه‌های اقتصاد کاپیتالیستی کشورهای پیشرفته می‌داند. به نظر او تا رفاه اقتصادی حاصل نشود، رفاه اجتماعی حاصل نخواهد شد و تا رفاه اجتماعی حاصل نشود و مردم به حقوق لازم خود نرسند، پیشرفت علم هرگز اتفاق نخواهد افتاد. علاوه بر این ضعیف‌ترین و مظلوم‌ترین چیز در ایران تشکیلات تعلیم و تربیت است که با وجود محرومیت از چیزهایی که بایست از آنها برخوردار می‌شد، از تبعات فسادهای اداری و اجتماعی و اقتصادی در امان نمانده است. اگر این تشکیلات با همین روال پیش برود، باید منظر وابستگیهای بیشتری به کشورهای سوذجو و کاپیتالیستی بود. در بیان بخشهایی از این گونه عقاید، خصوصاً تأثیرات برنامه‌های اقتصاد کاپیتالیستی در تشکیلات تعلیم و تربیت ایران عقاید مارکس را مؤثر باید دانست. به عبارت دیگر آل احمد این رمان را با توجه به جو فکری و مسائل عصر خویش نوشته است و دیدگاه خاصی را در مورد تأثیر اقتصاد در تشکیلات تعلیم و تربیت ارائه کرده است و بدین جهت این رمان در ردیف آثار هنری متعهد می‌نشیند.

### یادداشتها

- ۱- در این جا غرض اثبات یا رد مارکسیست بودن آل احمد نیست بلکه بیش از هر بحث، بررسی تشابهات میان تبیینهای اجتماعی آل احمد و نظریات اقتصادی مارکس است.
- ۲- نگارنده این سطور در طی یک طرح پژوهشی مقوله غریبزدگی را با علل و عوارض و محیط و تعاریف بررسی کرده است.
- ۳- ذکر این نکته لازم است که بیان کردن دیدگاههای آل احمد در مورد فرهنگ به معنی این نیست که نگارنده این سطور کل آنها را می‌پذیرد و به نظر می‌رسد که با به میان آمدن محک تجربه، بحث در مورد صحت و سقم آنها در این مقال جایی ندارد.

۴- در این مورد گفتنی است که نظر آل احمد را باید با تردید بسیار پذیرفت. اگر مدارس تعدادی از جوانان را غریزه کرده اند، غریزدگی آنان صرفاً از مدارس نبوده است. بلکه دیگر عوامل اجتماعی از جمله موقعیت خانواده و رفاه اقتصادی هم در آن دخیل بوده اند. اگر چه برنامه‌های مدارس راهی جدا از سنن فرهنگی در پیش داشتند، طراحان این برنامه‌ها چندان موفق نشدند. چون به حکم تجربه همان جوانانی که از مدارس رژیم پهلوی بر خاسته بودند، علیه همان رژیم قیام کردند و بساط آن را در هم پیچیدند. یعنی سخن آل احمد در حدّ یک اخطار ماند و تحقق نپذیرفت.

۵- این لقب را آل احمد به مجالاتی داده است که عکسهای محرک قوه جنسی و تبلیغ فرهنگ غربی، جای مظاهر فرهنگ و تمدن بومی را در آنها می‌گرفت و به نظر آل احمد همینها زمینه‌های غریزدگی را در ایران مهیا می‌کردند.

۶- برای اثبات این ادعا که داستان برای او وسیله بیان عقاید است و توجه به هنر داستان نویسی در مرحله بعدی است، توجه به این قسمت از رمان لازم به نظر می‌رسد:

مدرسه دو طبقه بود و نوساز بود و در دامنه کوه تنها افتاده بود و آفتابرو بود. یک فرهنگ‌دوست خرپول عمارتش را در وسط زمینهای خود ساخته بود و بیست و پنج ساله در اختیار فرهنگ گذاشته بود که مدرسه‌اش کنند و رفت و آمد بشود و جاده‌ها کوبیده بشود و این قدر از این بشودها بشود تا دل ننه باباها بسوزد و برای این که راه بچه‌هاشان را کوتاه کنند ببینند همان اطراف مدرسه را بخردند و خانه بسازند و زمین یارو از متری یک عباسی بشود صد تومان. یارو اسمش را هم روی دیوار مدرسه کاشی کاری کرده بود به خط خوش و زمینه آبی و شاخ و برگی. البته که مدرسه هم به اسم خودش بود. هنوز در و همسایه پیدا نکرده بودند که حرفشان بشود و لنگ و پاچه سعدی و باباطاهر را بکشند میان و یک ورق دیگر از تاریخ الشعرا را بکوبند روی نبش دیوار کوچکشان. تابلو مدرسه هم حسابی بزرگ و خوانا بود و از صد متری داد می‌زد که توانا بود هر که... هرچه دلتان بخواهد! با شیر و خورشیدش که آن بالا سر سه پا ایستاده بود و زورکی تعادل خود را حفظ می‌کرد و خورشید خانم روی کولش با ابروهای پیوسته و قمچیلی که به دست داشت و تا سه تیرپرتاب، اطراف مدرسه بیابان بود. درندشت و بی‌آب و آبادانی و آن ته رو به شمال ردیف کاجهای در هم فرورفته‌ای که از سر دیوار گلی یک باغ پیدا بود...» (۱۳۷۳: ۹).

در این نمونه به دو نکته اشاره می‌کنیم: اول: چنان که در متن مقاله از کتاب «غریزدگی» نقل شده مدرسه را «برای بالا بردن قیمت اراضی اطراف» ساخته اند؛ دوم: در این نمونه فقط آن قسمت که با خط کج نوشته شده، به ساختار داستان مربوط است و باقی اظهار نظر و تفسیر و تلقین عقاید نویسنده است یعنی همان که به دخالت نویسنده معروف است. از این گونه دخالتها در این رمان فراوان است. معنی این یادآوری این است که نویسنده داستان را برای تکرار عقاید خود می‌نویسد؛ همان عقایدی که در مقالات و نوشته‌های تئوریک خود بیان کرده است و همواره نگران است که مبدا مخاطب چیزهای دیگر استنباط کند و نویسنده متهم به تفنن‌گرایی شود.

۷- در این مورد رک. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)، ترجمه عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول ۱۳۷۳.

۸- در مورد اهمیت کفش می‌گوید: بچه‌ها همیشه زود می‌آمدند... نمی‌دانم در مدرسه چه بود که بچه‌ها را به این شوق و ذوق جلب می‌کرد. هر چه بود مسلماً فرهنگ نبود. مسلماً به خاطر معلمها و درسهایشان... نبود... خیلی زود فهمیدم که ظهر در مدرسه ماندن هم مسئله کفش بود. هر که داشت نمی‌ماند. (آل احمد، ۱۳۷۳: ۴۳)

## منابع

- آل احمد، جلال. ۱۳۵۶. غرب زدگی. تهران: انتشارات رواق.
- ----- . ۱۳۵۶. یک چاه و دو چاله. چاپ اول. تهران: انتشارات رواق.
- ----- . ۱۳۵۷. سه مقاله دیگر. تهران: انتشارات رواق.
- ----- . ۱۳۷۳. مدیر مدرسه. تهران: انتشارات فردوسی.
- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۶۴. نگاه دیگران به جلال. یادنامه جلال آل احمد، به کوشش علی دهباشی.
- بشیریه، حسین. ۱۳۷۳. تاریخ اندیشه‌ها و جنبشهای سیاسی در قرن بیستم، مارکسیسم و مسأله استعمار، وابستگی و عقب ماندگی در کشورهای پیرامونی. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی. ش ۸۹-۹۰. بهمن و اسفند.
- بهار، شمیم. ۱۳۶۴. مدیر مدرسه و نون و القلم و جلال آل احمد. یادنامه جلال آل احمد، به کوشش علی دهباشی...
- شیخ رضایی، حسین. ۱۳۸۵. نقد و تحلیل و گزیده داستانهای جلال آل احمد. تهران: نشر روزگار.
- لیتل، دانیل. ۱۳۷۳. تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع). ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- مارکس، کارل. ۱۳۸۷. سرمایه (نسخه الکترونیکی). ترجمه جمشید هادیان. [www.farsiebook.com/ebook](http://www.farsiebook.com/ebook)
- مسرت، آرش. ۱۳۸۴. اتوپای مارکس. کتاب ماه. علوم اجتماعی. شماره ۹۲-۹۳. خرداد و تیر.
- نوری علاء، اسماعیل. ۱۳۶۴. معنای اجتماعی - سیاسی غربزدگی. یادنامه جلال آل احمد، به کوشش علی دهباشی.